

# فصلنامه علمی-پژوهشی رهیافت

سال دوازدهم، شماره ۴۲، بهار ۱۳۹۷  
صفحه ۱۴۷ تا ۱۶۶

## نمادهای معنابخش در جمهوری اسلامی ایران با استفاده از

### رهیافت «گیرتز» و تأکید بر عاشورا

ابراهیم برزگر / استاد گروه علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی barzegar.2010@yahoo.com

علیرضا تنهایی / دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه

طباطبائی. a\_tanhaee@yahoo.com

#### چکیده

فرهنگ، براساس تبادل معانی و مفاهیمی که با استفاده از کلمات و قراردادهای بین مردم می‌گذرد، خلق می‌شود و زندگی اجتماعی را شکل می‌دهد. در واقع فرهنگ، مبادله معنای خلق‌شده در جامعه از طریق نشانه‌ها (نمادها، شعارها، الگوها، شمایل، مثلها، علامت‌های رفتاری و غیره) است. بسیاری از نمادها و نشانه‌هایی که در جریان مبارزات مردم در انقلاب اسلامی خلق شد، در جمهوری اسلامی نیز نقش و معنای خود را حفظ کرده‌اند. آنها جزئی از زبان و فرهنگ محسوب می‌شوند و نه تنها نشان‌دهنده خواست درونی و اعتقادات ملت انقلابی ایران است، بلکه به وسیله آنها مردم با یکدیگر در حال تبادل ارتباطی بوده و ضمناً باعث تفاهم معنایی و همبستگی اجتماعی نیز شده است. در این میان، تأثیر نمادها و نشانه‌ها و نظام معناشناختی الهام گرفته از قیام عاشورا، یکی از عمیق‌ترین و تأثیرگذارترین لایه‌های شکل‌دهنده به انقلاب اسلامی ایران است که در مهم‌ترین ساحت‌های هویت فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران، معنابخشی داشته است. در این نوشتار، چگونگی تولید نمادها در جریان انقلاب اسلامی و نقش آنها در پیشبرد اهداف انقلاب و جمهوری اسلامی ایران، با بهره‌گیری از رهیافت تفسیری «گیرتز» بررسی شده است.

**کلیدواژه:** نماد، معنا، فرهنگ، عاشورا، جمهوری اسلامی ایران.

تاریخ تأیید ۱۳۹۷/۰۳/۱۱

تاریخ دریافت ۱۳۹۶/۱۲/۲۶

این مقاله برگرفته از رساله دکتری آقای تنهایی می‌باشد.

### مقدمه

یکی از روش‌های تحلیل انقلاب اسلامی ایران، لایه آیین‌ها، نمادها، نشانه‌ها و نظام‌های معنایی است. این لایه، ناخودآگاه به شکل‌گیری جهان‌بینی و گفتمان مسلطی که به وجود آورنده علت‌های اجتماعی و مسئله‌عینی است، کمک می‌کند (حسینی‌مقدم، ۱۳۸۹: ۱۸۲). با وقوع انقلاب اسلامی، برخی مفاهیم پرمعنا و غنی (به ویژه اسلامی)، که در طول زمان و به واسطه عملکرد نامناسب حکومت غرب‌زده پهلوی، کم‌رنگ شده و می‌رفت که به‌توته فراموشی سپرده شود و یا معانی ارزشی خود را از دست داده بود، دوباره جایگاه خود را بازیافتند. این مفاهیم باعث شد که دیدگاه و واکنش مردم نسبت به مسائل اجتماعی و سیاسی، که در فرهنگ عمومی جامعه تجلی می‌یابد، دچار دگرگونی اساسی شود. برخی مسائل و ارزش‌ها شایسته توجه قرار گرفت و به عکس، برخی موارد دور ریخته شد.

برای اینکه فرهنگ شکل‌گرفته در جریان انقلاب اسلامی را بشناسیم و بدانیم چه چیزی در درون این فرهنگ، با اهمیت و با ارزش تلقی می‌شود و اعتبار خود را چگونه به دست می‌آورد و ارزش‌ها چگونه در معرض تغییر و تبدیل و اصلاح قرار می‌گیرند، باید به سرچشمه‌ها و منابع فرهنگ مراجعه کرد و بهترین راه برای دستیابی و رخنه در فرهنگ، توجه و بررسی نشانه‌های موجود است. نشانه‌هایی که در اثر تکرار و توجه در طول زمان، تبدیل به نمادهایی می‌شوند که دنیایی از معنا را با خود حمل می‌کنند. به‌طور مثال، تأثیر نمادها و نشانه‌ها و نظام معناساختی الهام‌گرفته از قیام عاشورا، یکی از عمیق‌ترین و تأثیرگذارترین لایه‌های شکل‌دهنده به انقلاب اسلامی ایران است (حسینی‌مقدم، ۱۳۸۹: ۱۸۳).

پرسش اصلی این نوشتار آن است که در جریان انقلاب اسلامی، چه نمادهایی و چگونه خلق شد، این نمادها حامل چه معانی بودند، چگونه به پیروزی انقلاب کمک کردند و پس از آن، در عرصه فرهنگی جمهوری اسلامی چگونه عمل کرده‌اند؟

تحکیم ثبات و همدلی، تقویت ریشه‌های فرهنگی، مبارزه با افکار و عقاید التقاطی، پیشگیری از شکاف نسلی و توجه دائمی به اهداف انقلاب، می‌تواند از جمله دلایلی باشد که ضرورت توجه به نمادها را عیان می‌سازد.

برای نیل به این مقصود، از «روش انسان‌شناسی تفسیری گیرتز» بهره بردیم. فرضیه این است که نمادهای خلق‌شده در جریان انقلاب اسلامی، عمدتاً برگرفته از فرهنگ غنی اسلامی بود که خواست مردم انقلابی را نشان می‌داد و در فرهنگ و به ویژه فرهنگ سیاسی

در جمهوری اسلامی ایران نیز نقشی مؤثر و معنابخش ایفا می‌کنند.

### ۱- چارچوب مفهومی

پارادایم تفسیری بر این باور است که انسان موجودی خلاق، معناساز، بازاندیش و خودتأمل بوده و واقعیت نیز موجودیتی سیال، شناور، در حال شدن، چندگانه و چندبعدی است. کلیفورد گیرتز، با الهام از وبر تلاش کرد تفهم، تفسیر و تبیین را برای شناخت پدیده‌های فرهنگی به کار گیرد. از این رو نسخه پیشنهادی وی آن بود که علوم اجتماعی باید بستر فرهنگی جامعه و نمادهای موجود آن را به خوبی شناخته و با قرار دادن کنش‌ها در آن نظام نمادین، به معنای حاکم بر آنها واقف شود. (محمدپور، ۱۳۹۲: ۱۳۱)

انسان‌شناسی تفسیری «گیرتز» در پی آن است که دانش‌های ضمنی کنشگران اجتماعی را برای تولید و مشروعیت بخشیدن به فعالیت‌های عملی‌شان درک کند. این انسان‌شناسی به بازسازی تجربه زندگی کردن نزدیک است. او با نظریه‌های صوری که مدعی وجود قوانین انعطاف‌ناپذیر در فرهنگ هستند و یا نظریه‌هایی که فرهنگ را از خلال ویژگی‌های عام و جهان‌شمول در انسان توضیح می‌دهند، مخالف است. به باور وی، فرهنگ را باید محصولی جمعی، تاریخی و درجوامع مختلف، متغیر دانست (دورته، ۱۳۹۲، ۴۸).

فرهنگ از نظر وی، کل فراگیری است که بر ابعاد مختلف و جنبه‌های متفاوت جامعه سایه افکنده و اجزا و اضلاع گوناگون زندگی انسان را متأثر ساخته است. فرهنگ مجموعه الگوهای معنایی انتقال یافته در گذر تاریخ و نهادی شده‌ای است که در قالب نمادها تجسم یافته و به عبارتی، نظامی از مفاهیم است که به انسان‌ها به ارث می‌رسد و به صورت‌های نمادین بیان می‌شود. نظام فرهنگی حامل و حافظ معانی کنش‌های اعضای جامعه است و تنها به کمک این نظام است که می‌توان به فهم معانی کنش‌ها نایل آمد. گیرتز با صراحت بیان می‌کند که «فرهنگ به نظر من، ضرورتاً مفهومی نشانه‌شناختی است» (فیروزی، ۱۳۸۹: ۹۷) اگر ارسطو انسان را حیوان ناطق می‌نامید، گیرتز انسان را حیوان نمادساز می‌داند (فیروزی، ۱۳۸۹: ۹۰).

فرهنگ از دید وی الگوی معانی و ایده‌هایی است که در قالب نمادها تجلی یافته‌اند و در حقیقت، فرهنگ همان چیزی است که مردم به کمک آن معرفت خود را زندگی منتقل کرده و نگرش خود را درباره آن بیان می‌کنند. درون هر فرهنگ، صور گوناگون معرفت و نظام‌های فرهنگی متعددی مانند هنر، عرف، ایدئولوژی سیاسی و غیره وجود دارد.

(اخوان‌نبوی، ۱۳۹۴: ۲۱۲)

وی در فرازی از کتاب «تفسیر فرهنگ‌ها» می‌نویسد: «با ماکس وبر هم عقیده‌ام که انسان حیوانی است که در میان تارهای معانی‌ای که خود تنیده معلق است. من فرهنگ را همان تارها می‌دانم که برای تحلیل و شناخت آن نمی‌توان با یک دانش تجربی به قوانین آن پی‌برد، اما می‌توان با تفسیر و تأویل به جستجوی معنای آن پرداخت» و در جای دیگر می‌نویسد: «فرهنگ»، سلسله‌مراتبی است از ساختارهای معانی که شامل اعمال، نمادها و علامت‌های ناشی از حرکات می‌شود. (فکوهی، ۱۳۸۶: ۱۰۳)

هدف رویکرد تفسیری گیرتز، لحاظ کردن مجدد معنا در کنش‌های اجتماعی و تعیین آن به مثابه بنیان تحلیل فرهنگ است. وی در تعریف فرهنگ می‌گوید: مفهوم فرهنگ از نظر من ذاتاً یک مفهوم معنایی است. انسان موجودی است که در شبکه‌ای از تار و پودهای معنایی، که خود آنها را بافته است، معلق است. (Geertz, 1973) دین نیز به تفسیر وی از جمله عناصر نظام فرهنگی محسوب می‌شود. بر طبق این تلقی، نظام فرهنگی دارای دو جنبه مهم «نمادها» و «معانی» است (Geertz, 1983: 89).

طبق تبیین تفسیری گیرتز، معنای نمادها، کلمه‌ها، تصویرها، مناسک، رویدادها و مانند آن وابسته به معنای کسانی است که آنها را می‌سازند. (Geertz, 1983: 22) از نظر گیرتز، واکاوی منظم معانی ویژه در هر فرهنگ برای محقق اجتماعی، یک فرضیه است. زیرا معانی مشترک و جهان شمول فرهنگی، اعم از فردی و اجتماعی اگر هم وجود داشته باشد، بسیار نادر هستند. از ویژگی‌های مهم تبیین تفسیری، پذیرش تکثرگرایی فرهنگی و عقلانیت‌های درون فرهنگی است. پس هدف تفسیر، فهم‌پذیر ساختن عمل و معنا است، یعنی روشن کردن معنای عمل، در نظامی از نهادها و تصویرهای معنا دار فرهنگی (محمدپور، ۱۳۹۲: ۱۳۲).

از نظر گیرتز، فرهنگ نه مجموعه داده‌هایی است که انسانها در ذهن انباشته می‌کنند و نه عبارتست از ساختاری که بر ذهن‌ها حاکم است. فرهنگ عبارتست از نظام نمادین (سمبولیک) هر جامعه و داده‌هایی که در ارتباط با آن نمادها، باور سازند و عمدتاً در مناسک دینی تجلی می‌کنند. مهم‌ترین نظام نمادین هر جامعه زبان گفتگوست. (فیروزی، ۱۳۸۹: ۸۸) نمادهای زبانی منعکس‌کننده نگرش‌ها هستند و ما را قادر می‌سازند تا رفتار خود را با افکار، اشیا و سایر انسان‌ها منطبق کنیم (درسلر و ویلیس، ۱۳۸۸: ۱۴۰).

## ۲- روش

در روش تفسیری که متأثر از سنت وبر است، فرد و انگیزه‌هایش جایگاه مهمی پیدا می‌کنند. وبر نشان داد که علم اجتماعی مستلزم مطالعه کنش اجتماعی معنادار است و جامعه‌شناس باید دلایل یا انگیزه‌هایی را که موجب شکل‌گیری احساسات بیرونی شده و راهنمای افراد در تصمیم‌گیری برای کنش در شرایط متفاوت است، بشناسد (سیدامامی، ۱۳۸۷: ۵۱). وبر با این که به تفسیر و معنی رفتار نزد کنش‌گر اهتمام داشت، از تبیین آثار و پیامدهای بیرونی آن نیز غافل نبود (شجاعی‌زند، ۱۳۹۱: ۵۴).

جریان تفسیری به سوی بررسی ماهیت باورها و ارزش‌های دینی و نقش معنابخش آن در زندگی فردی و اجتماعی جلب شده است. (شجاعی‌زند، ۱۳۹۱: ۵۵) از ویژگی‌های مهم این روش این است که انسان، جهان را معنادار می‌کند و این معنا شامل معنای اخلاقی، زیبایی‌شناختی و حتی معنوی نیز می‌شود. علاوه بر این، معنا، غالباً مفاهیم ارزش و هدف را در برمی‌گیرد. بر این اساس، جامعه، صرفاً پدیده‌ای معنادار نیست، بلکه معنای آن محصول خلاقیت نسل‌های بشری است. (اخوان‌نوی، ۱۳۹۴: ۵۴)

پژوهشگر تفسیری قبل از هرچیز مدعی فهم است، فهمی که از راه همدلی با موضوع یا افراد مورد بررسی، به دست آمده باشد. این مفهوم در تقابل با تبیین تجریدی اثبات‌گرایان قرار می‌گیرد که سعی دارند علل بروز واقعه یا رفتاری را توضیح دهند و نوعی نظم و قاعده جهان‌شمول در عالم سیاست و رفتار سیاسی بیابند. رویکرد تفسیری مبنای آن می‌گذارد که رفتار انسان‌ها را باید به گونه‌ای متفاوت از سایر موضوعات، درک کرد زیرا آنها از هر عمل، قصد و نیتی را دنبال می‌کنند و بر پایه تفسیری که از هنجارها و ارزش‌های جامعه دارند عمل می‌کنند (سیدامامی، ۱۳۸۷: ۴۳).

بطور کلی تفسیرگرایان به مطالعه فرهنگ بعنوان مجموعه سازمان‌یافته از هنجارها و ارزش‌ها و قواعد اهمیت می‌دهند. فرهنگ به شیوه خاص زندگی مردم پیوند می‌خورد. افراد در چارچوب فرهنگ، می‌آموزند که چگونه رفتار، آداب و عاداتی داشته باشند یا از کدام ارزش‌ها و هنجارها پیروی کنند. فرهنگ در شکل‌دادن به سلیقه‌ها و داوری‌های ما نقش دارد. قواعد فرهنگی، شیوه‌های صحبت کردن، تفکر و رفتار را می‌آموزانند. (معینی‌علمداری، ۱۳۸۵: ۱۵۶) افراد، فاعلانی صاحب رأی و نماداندیش دانسته می‌شوند و تفسیر به آن سوی گرایش دارد که زمینه فرهنگی و روانی این اعمال را روشن کند. بعبارت

دیگر، هدف تفسیر، فهم‌پذیر کردن رفتارهای آدمی است. (معینی علمداری، ۱۳۸۵: ۱۵۵)

الیاده معتقد است علوم تبیینی، از شناخت کامل پدیده‌های دینی قاصرند درحالی‌که روش‌های تفسیری در این کار توفیق بیشتری دارند. (شجاعی‌زند، ۱۳۹۱: ۵۹) این روش، از محقق می‌خواهد لایه‌های متعدد و ابعاد چندگانه یک متن، پدیده، رویداد یا واقعیت را به دقت، ظرافت و حوصله شرح دهد. برای نیل به این هدف، محقق باید ابتدا موضوع فرهنگی مورد علاقه خود را انتخاب کند. در موضوع خود غوطه‌ور شده و آن را از نگاه امیک یا تجربه نزدیک واکاوی کند. بر معانی، نمادها، نشانه‌ها، پیوندها و اتصالات در بسترهای خاص خودشان تمرکز کند. واقعیت‌های موجود در پدیده یا هر متن اجتماعی مورد مطالعه را تورق کند تا به هسته حقیقی آن دست یابد. (محمدپور، ۱۳۹۲: ۱۳۴)

### ۳- تعریف مفاهیم

۳-۱- **نماد:** نماد، هرگونه عبارت کلامی (گفتار یا نوشتار) یا غیرکلامی (ژست یا صدای معناداری که انسان ایجاد نکرده باشد) است که منظور از آن، نشان دادن و انتقال معناست. (درسلر و ویلیس، ۱۳۸۸: ۱۴۹)

ژان شوالیه در کتاب فرهنگ نمادها که با همکاری آلن گربران و گروهی دیگر از اندیشمندان به نگارش درآورد به توضیح و تشریح بسیاری از نمادها پرداخته و در تعریف نماد می‌نویسد: نماد اساساً با علامت فرق می‌کند. علامت، یک قرارداد اختیاری است که دال و مدلول (عین و ذهن) نسبت به هم بیگانه‌اند. در حالی‌که نماد، همگونی دال و مدلول پیش‌انگاشته‌ای دارد و آن را مبنای یک پویایی سازمان‌دهنده می‌داند (شوالیه، ۱۳۷۸، ۲۷).

نمادها از نقطه نظر جامعه‌شناسی، از آن‌رو که بیان‌کننده معنایی هستند، مورد قبول جامعه‌اند و از جانب آن به رسمیت شناخته شده به عنوان مظاهری ملموس به حساب می‌آیند. در واقع برای آنکه نمادها در جریان ارتباط‌های انسانی، ارزش یابند، باید از نظر اجتماعی مورد پذیرش همگان باشند. اصطلاح نمادهای جمعی را بالاخص برای مشخص ساختن نمادهایی به کار می‌برند که ترجمان مظاهر یک جمع خاص، بیان ابعاد تاریخی، ارزش‌ها و باورهای یک گروه، به حساب می‌آیند. (بیرو، ۱۳۸۰: ۵۰۳)

این نمادها از طریق القای تمایلاتی در انسان‌ها در جهت رفتار کردن به شیوه‌های معین و ترغیب حالت‌های خاص در آنها، به جهان اجتماعی شکل می‌دهند. برای مثال، این نمادها

می‌توانند به عبادت کنندگان وقار، متانت و نظایر آن ببخشند و یا سرمستی، شادمانی و هیجان در آنها برانگیزند. (همیلتون، ۱۳۹۰: ۲۶۷) از این رو، هر موضوع، عمل، پدیده یا ارتباطی که به عنوان ابزاری جهت اظهار یک تلقی، ایفای نقش می‌کند، به واقع یک نماد است. نمادها بیان عینی، منظم و اجتماعاً پذیرفته شده عقاید، ایده‌ها، آرزوها و تجارب هستند. نمادها در یک فرایند نسبتاً طولانی به صورت نظامی از معانی و رویه‌های فرهنگی تجلی یافته و به مثابه بستری مناسب جهت انتقال، تداوم و توسعه دانش‌ها و تجارب بشری عمل می‌کنند. (شرف‌الدین، ۱۳۸۴: ۴۹) تامپسون اشکال نمادین را با پنج مشخصه توصیف کرده است: عمدی بودن، قراردادی بودن، ساختاری بودن، ارجاعی بودن و زمینه‌دار بودن. (سلیمی، ۱۳۷۹: ۴۶) پس ما با استفاده از «نماد» چه بخواهیم و چه نخواهیم ۱- پیامی را انتقال می‌دهیم و توجه فراوانی جلب می‌کنیم. ۲- اثری می‌پذیریم. ۳- باطن خود را می‌نمایانیم. ۴- حضور و حیات اندیشه‌ای را پاس داشته، موجودیت آن را اعلام می‌کنیم. ۵- فکری را ترویج و فرهنگی را تبلیغ می‌کنیم. (نوری، ۱۳۸۲: ۸۰)

جرج ریترز به طور مفصل به نماد و کارکردهایش اشاره دارد و با تشریح دیدگاههای جورج هربرت مید، مهم‌ترین اندیشمند بنیانگذار نظریه کنش متقابل به بحث کنش متقابل نمادین اشاره می‌کند و معتقد است که زندگی اجتماعی هیچ‌گاه وجود پیدا نمی‌کند مگر آنکه کنشگران نمادهای معنی‌دار مشترکی داشته باشند (مقصودی و علی‌پور، ۱۳۹۰: ۸۲) کارکرد اصلی نمادهای مذهبی، تأکید گذاشتن بر هویت و مفهوم نیروی مافوق طبیعی است (درسلر و ویلیس، ۱۳۸۸: ۳۷۱).

مفهوم نماد از مفاهیم مهم در اندیشه گیرتر است. نماد چیزی است که می‌تواند به جای چیز دیگری بنشیند و آن را بازنمود یا بیان کند و یا می‌تواند به عنوان نوعی نمودار یا راهنمای آنچه که باید انجام گیرد، عمل کند. برای مثال، چراغ راهنمایی موقعیتی را که در آن قرار گرفته‌ایم برای ما روشن می‌سازد، یعنی هم موقعیت را به ما نشان می‌دهد و هم باعث می‌شود که رفتار معینی از خود بروز دهیم. به همین سان، نمادهای مذهبی، هم موقعیت ما را در جهان بیان می‌کنند و هم به این موقعیت شکل می‌بخشند (شرف‌الدین، ۱۳۸۴: ۴۹).

۲-۳- معنا: «معنا» اساسی‌ترین موضوع در جهان انسانی است. چیزی که باعث تمایز نوع انسان از دیگر موجودات شده و انسانها را قادر ساخته با یکدیگر ارتباط برقرار کنند و

جوامع انسانی را بوجود آورده و تکامل بخشند. انسانها نه تنها از موارد طبیعی برای فهم یکدیگر استفاده می کنند بلکه می توانند به شکل قراردادی تولید «معنا» کنند. (فاضلی، ۱۳۹۰). اولین کاربرد معنا، شناسائی خود و جهان پیرامون ماست. ما با اسامی، یکدیگر را می شناسیم. درحقیقت نامی که متعلق به ما نبوده، بر ما گذارده شده و تولید یک هویت جدید می کند. نامی که عام و کلی است، به محض قرار گرفتن بر روی یک شخص، تبدیل به عنوانی خاص می شود که معنایی جدید تولید می کند. ما با اسامی، به دنیای پیرامون خود معنا داده و این معنا را منتقل می کنیم. یعنی به و سیله معنا، با یکدیگر ارتباط برقرار می کنیم. (پالمر، ۱۳۹۱: ۴۳)

در حقیقت راه شناخت جهان پیرامون ما و انتقال این شناخت به دیگران، از طریق «معنا» صورت می گیرد. در جهان پیرامون ما، هزاران چیز (چه به صورت شی و مادی و چه غیرمادی از قبیل احساسات و تفکر و غیره) وجود دارد که تنها راه صحبت کردن درباره آنها و سهیم شدن آن با دیگران یا به عبارتی شناختن و شناساندن آنها، از طریق یک معنای مشترک، امکان پذیر است. معنا و معنابخشی، سلسله مراتبی دارد که از مرحله نازل شناسائی خود و اشیا و افراد پیرامون خود (از طریق نامگذاری) شروع و با برانگیختن احساسات، شعور و اندیشه، به مراحل بالاتر می رسد. اما پس از شناخت محیط مادی و پیرامون ما، انسانها قادرند معانی جدیدی خلق کنند. پس معنا، همان مفهوم انتقال پذیر است. اگر «مفهوم»، مختص اذهان منفرد باشد، «معنا» همان مفهومی است که از حریم ذهنی بیرون آمده است تا دیگران هم بتوانند در آن شریک شود و آن را به دارایی مشترک تبدیل کنند. هر مفهوم یا نظام مفهومی که برای دیگر فاعل های شناخت پرداز هم قابل مشاهده و دسترس و اشتراک باشد «معنا» نامیده می شود. (گل محمدی، ۱۳۸۹: ۲۴۴)

**۳-۳- ارتباط نماد و معنا:** بی گمان ساده ترین راه تبدیل مفهوم و نظام مفهومی به معنا و نظام معنایی، این است که هستی های مفهومی ذهنی را با هستی های عینی پیوند بزیم. در چارچوب این فرایند، تصاویر ذهنی فاعل شناخت پرداز از هستی های موجود در جهان، برای دیگران هم قابل مشاهده می شود. مقتضیات زندگی اجتماعی باعث می شود تا انسان ها روشی برای راهیابی به دنیای ذهنی یکدیگر پیدا کنند و بتوانند یکدیگر را از جهان بینی های خود، آگاه کنند تا امکان دست یابی به جهان بینی های نسبتاً مشترک فراهم شود. برای انجام این مهم، آنان جهان بینی ها یا تصاویر ذهنی خود از جهان یا همان گنجینه مفاهیم و نظام مفهومی خود را به گونه ای بازسازی می کنند که بتوان آنها را از ذهن بیرون کشید و در



معرض اذهان دیگر قرار داد. به این ترتیب مفهوم، به صورت معنا درمی آید و آنچه ذهنی و خصوصی است به امر عینی یا بیناذهنی و عمومی تبدیل می شود (گل محمدی، ۱۳۸۹: ۲۴۴).

انسان، با قراردادهای خاص یا عام، از نشانه‌های ساده‌ای برای احضار معانی به ذهن بهره گرفته است. تمام واژه‌ها، نشانه‌های قراردادی معانی خود هستند. پرچم، نماد یک کشور و ملیت است. آرم، نشان یک مؤسسه یا نهاد؛ دست بر سینه، نماد احترام؛ القاب و عناوین، نشان‌دهنده رتبه علمی و میزان تحصیلات؛ اذان، پیام اسلام؛ صلیب، نشان مسیحیت؛ چپه و پلاک، نماد جبهه و ایثار و فداکاری؛ گنبد و گلدسته، نشانه مسجد؛ زنگ مدرسه، نشان شروع ساعت کلاس؛ چراغ سبز، نشان‌دهنده حق عبور؛ علائم روی دوش نظامیان، معرف درجه و موقعیت آنها و هلال قرمز نماد امدادسانی.

نکته مهم این است که معانی فقط می‌توانند در دل نمادها ذخیره شوند. (فیروزی، ۱۳۸۹: ۹۲) دسته‌ای از نمادها، نمایانگر یک ایده و فرهنگ و اندیشه هستند و استفاده از آنها دل‌بستگی انسان را به آن مکتب یا روش بیان می‌کند. (شرف‌الدین، ۱۳۸۴، ۴۵) نماد، چنان در معنی ذوب می‌شود که می‌توان به جای احضار معنی، از نماد آن استفاده کرد و روابط اجتماعی را تسهیل بخشید. «نماد» آینه تمام‌نمای معنا است. این ارتباط شدید میان نماد و معنی هنگامی در ذهن ایجاد می‌شود که شخص، ۱- از وضع نماد برای معنی آگاهی داشته باشد. ۲- بطور مکرر این پیوند را مشاهده کرده باشد، به حدی که گویا نماد، معنا و معنی، نماد است. آنگاه اگر آدمی نماد را تصور کند، معنا را دیده است و اگر معنا را تصور کند آن را با نمادش درک می‌کند. شاهد این ارتباط شدید، انتقال ویژگی‌های معنی به نماد است. خاک تیره کربلا و سنگ‌های سخت قبرستان بقیع، زیبا و مقدس و ارزشمند و دوست داشتنی هستند زیرا نشان از محبوب دارد. پرچم آمریکا در نظر مردم ایران، تداعی کننده ظلم و نماد استکبار است. (شرف‌الدین، ۱۳۸۴: ۴۶)

ارتباط نماد با معنا را می‌توان به صورت یک رابطه دوسویه نشان داد: نماد ↔ معنا

۳-۴- **ارتباط معنا و فرهنگ:** برای فرهنگ تعاریف زیادی ارائه شده است. یکی از تعاریف به طور ساده عبارتست از بُعد معنایی اشیا، امور، رخدادها و چیزها. تعریف «نمادین»، فرهنگ را مبتنی بر معناهای قراردادی که به عنصری مشترک در جامعه تبدیل می‌شود، می‌داند (پیروزمند، ۱۳۹۳: ۱۳۱).

ما انسان‌ها در زندگی روزمره تولید معنا می‌کنیم و رخدادهای پیرامون خود و اشیا و

غیره را معنا می‌بخشیم و آنها را مورد تفسیر قرار می‌دهیم. وقتی می‌گوییم فرهنگ، مرادمان همین جنبه تفسیری و معنایی چیزهاست. از این فرایند «معنا» و «معناسازی» است که «فرهنگ» ایجاد می‌شود. (فاضلی، ۱۳۹۲). معنی چیزها، ذاتی چیزها نیست، بلکه ما خود این معنا را ایجاد کرده‌ایم و ممکن است تغییرش بدهیم. این معانی تحت لوای یک سلسله از گزاره‌ها و ادراکات ارزشی، نظام‌مند شده و ساختار می‌یابند. این نظام ارزشی، جهان‌بینی یا ایدئولوژی نامیده می‌شود. نگاه انسان به پدیده‌های اطراف خود، نشأت گرفته از نظام ارزشی درونی شده برای اوست. اجتماعات انسان‌ها نیز که تشکیل دهنده کلی فراتر از تک تک اجزاء خود است و در پی هدفی خاص در تکاپوست، از این امر مستثنی نیست. بدین معنی که هر اجتماعی از انسان‌ها چه در قالب یک ملت باشد یا امت یا سازمان یا گروه، خواه ناخواه بر پایه یک نظام ارزشی بنا شده که نحوه مواجهه اعضا را با واقعیت‌های پیرامونی آن اجتماع مشخص کرده و رفتار آنها را جهت می‌دهد. با قدری تسامح می‌توانیم نام فرهنگ را برای این نظام ارزشی برگزینیم. فرهنگ گوناگون ملل مختلف در سرتاسر جهان، همه بیانگر نظامی از ارزش‌ها هستند که در آن جامعه به نوعی به جهت‌دهی رفتارهای افراد می‌پردازد. (فاضلی، ۱۳۹۲)

عمل انسان ناشی از تصویری است که به طور نمادین وضعیت موجود را معنا می‌کند و معرف آن است. به همین دلیل است که انسان موجودی است فرهنگی و می‌تواند واقعیت را با توجه به معناها بیافریند. پس می‌توان گفت که انسان بر اساس معناهای تنظیم شده‌اش رفتار می‌کند نه بر اساس معیارهای طبیعی و از پیش تعیین شده. (پیروزمند، ۱۳۹۳: ۲۶۸)

فرهنگ که چیزی به ارث رسیده از گذشتگان هر جامعه است، نشان‌دهنده خصوصیات کلیدی رفتاری و شخصیتی آن جامعه و تعیین‌کننده پیش‌فرضها و نوع برداشت از جهان است، به نحوی که با مطالعه فرهنگ، تا حدود زیادی می‌توان جهان‌بینی، جهت‌گیری‌ها، اعتقادات و چرایی کنش و واکنش‌های اجتماعی را درک و احیاناً پیش‌بینی کرد.

ارتباط درهم تنیده نماد، معنا و فرهنگ را می‌توان بدین صورت نشان داد:



#### ۴- نقش نمادها در پیروزی انقلاب اسلامی ایران

نمادها و نشانه‌هایی که در جریان مبارزات مردم برای پیروزی انقلاب اسلامی خلق شد و بسیاری از آنها ماندگار شده و در جمهوری اسلامی نیز نقش و معنای خود را حفظ کرده‌اند، فقط یک امر خارجی و بیرونی تصور نمی‌شود، بلکه جزئی از زبان و فرهنگ محسوب می‌شدند که به وسیله آنها مردم با یکدیگر در حال تبادل ارتباطی بودند و در این میان سعی می‌کردند تا ضمن خروج از فضای گفتمانی پهلوی، یک فضای گفتمانی جدید را خلق کنند. (موسوی‌زاده، ۱۳۹۳) اما مسئله این است که چه نمادها و نشانه‌هایی در بنبوحه انقلاب اسلامی مورد استفاده مردم قرار گرفت؟

فضای گفتمانی دوران پهلوی چنین بود که رژیم تلاش می‌کرد تا با جمع برخی از نمادهای مختلف، برای خود هویت یگانه‌ای کسب کرده و مشروعیت خود را تحکیم بخشد. به عنوان مثال، استفاده از مقبره کوروش، نشانه شیر و خورشید و در مجموع نشانه‌های ایران باستان، یکی از مهم‌ترین تلاش‌های رژیم برای مشروعیت‌بخشی به خود بود. (صلاحی، ۱۳۸۶: ۳۸۴)

در اواخر دوران پهلوی، تقابل و ستیز بین نمادهایی که رژیم پهلوی بر ساخته بود با نمادهایی که چهره‌های انقلابی و مذهبی، از جهان نمادین اسلامی - شیعی فراروی جامعه می‌گذاشتند، در جریان بود. آنچه که مجید استوار، از آن با تعبیر «منازعه نمادین» یاد می‌کند: «قدرت مخالفان رژیم پهلوی از سوی نمادها شکل می‌گرفت و از طریق زبان اعمال می‌شد. منازعه زبانی به وجود آمده میان شاه و روشنفکران و روحانیان دقیقاً از موضعی زبانی، درون میدان سیاسی در جریان بوده است. ترتیب کنشگران میدان سیاسی دهه ۴۰ و ۵۰ در ایران نشان می‌دهد که زبان، شخصیت و نوع رفتار مخالفان رژیم پهلوی در مقایسه با شاه و ساختارهای حاکم متفاوت بود. شاه به نمادهای ایران باستان و غرب اتکا می‌کرد و مخالفان به نمادهای اسلامی - شیعی.» (استوار، ۱۳۹۲: ۱۹۸)

استوار، گرچه به نقش روشنفکرانی چون «فخرالدین شادمان، بومی‌گرای ایرانی»، «جلال‌آل‌احمد، سنت‌گرای غرب‌ستیز»، «صمد بهرنگی، ادیب غرب‌ستیز»، «دارپوش شایگان، اشراق‌گرای ایرانی»، «احسان نراقی، جامعه‌شناس هویت‌گرا» و «علی شریعتی، روشنفکر نمادساز» در شکل‌گیری جهان نمادین اسلامی - شیعی اشاره دارد، اما نقش پررنگی برای روحانیان قائل است که «با افزایش رویکرد به مذهب طی دهه ۵۰ قدرت آنها